

نامه سرشتر عقل و خرد

واژه «عقل» در لغت نامه ها چنین گزارش شده است:

- قبض آوردن شکم و بند آوردن اسهال .
- بستن زانو و لنگ شتر .
- ديه دادن و ديه گرفتن
- از قِصاص چشم پوشیدن در برابر ديه .
- شناخت خیر و شر بر بنیاد شریعت .
- جوهری لطیف و نوری روحانی که نفس آدمی بدان درک می کند علوم ضروریه را...

این علوم ضروریه را که عقل درک می کند همان فرمانهای این بکن آن نکن، این حرام است آن حلال است، این کفر و آن دین است، این ثواب و آن گناه است، این پاک است و آن نجس، این مکروه است و آن مستحب، این گناه است و آن پادافره گناه... بدان گونه که الله و رسول باز نموده اند، نه بدانگونه که آدمی از راه هوش و دانش و بینش و توانش خود بدان رسیده باشد.

عقل همیشه در صراط مستقیم می رود، و صراط مستقیم آن است که الله و یهوه و پدر آسمانی و پیامبران پیش فراروی او گذاشته اند! عقل پیر جهان دیده و کارآموده است، در راهی که نمی شناسد گام بر نمی دارد، کمترین نیاز به جستجوی راههای ناشناخته و نو آوری نمی بیند، هر پدیده نوینی برای او بیگانه و ناپذیرفتنی است، از پدیده های نو و بیگانه می ترسد... عقل سازشکار است، برای رسیدن به آماج خود که آنرا «غایت خیر» می داند به آسانی «شر» بپا می کند، دروغ مصلحت آمیز را نیک می شمارد و به آسانی دروغ می گوید، چاپلوسی می کند، «تقیه» می کند، دو رویی می کند، برای رسیدن به آماج خود نیرنگ بکار می برد... عقل ناجوانمرد است، پیمان شکن است، از انجام هر نیک و بد برای دستیابی به سود خود روی بر نمی گرداند، جز به سود خویش نمی اندیشد، مردمان را به گفتن دروغ مصلحت آمیز سپارش می کند، بجز آنچه که شریعت و رسول و امامانش بر نموده اند هر راه دیگری را بیراهه می شمارد، در جهان تنها یک راستی را می باورد، و آن یگانه راستی همان است که کیش او و شریعت و دین او نمایانده اند.

ولی خرد چنین نیست، خرد جستجوگر است، خرد جوان و برنا و دلیر است، خرد جوانمرد است، پیمانی که بسته شد را نمی شکند، به دروغ مصلحت آمیز باور ندارد و سخن جز به راستی نمی گوید اگر چه به زیان او باشد، برای رسیدن به آرمانشهر والا، خود را خوار و زیون نمی کند... خرد همواره در جستجوی ناشناخته ها و ندانسته هاست، می کوشد زیر و بم هر پدیده ی نوینی را بشناسد و هر نوآوردی را بیازماید، هیچ گونه راستینگی را یگانه راستی نمی شمارد، پیوسته در جستجوی راههای نو و پدیده های نو و راستینگی های نوین است، از هیچ شکستی نمی هراسد، هر شکستی را آزمونی نو و پیروزی نو می شمارد، هیچ راهبندی را گذر ناپذیر و هیچ سختی را سختی بزرگ نمی داند... خرد درست همانند آب کاریز پاک و دونده و نا ایستاست، می خواهد همه چیز را مانند خود شاداب و پویا و زندگی بخش و جهان آرا کند... وارون عقل که همانند برکه است... عقل آب انبار است، بویناک است، پلیدیهای بسیار دارد، گور کنی است که چشم دیدن بازیگوشی رنگهای شاد در میان گندم زارها، و در زیر تابش خورشید را ندارد، عقل در سیاهی گورهای پوسیده استخوانهای مردگان را زیر و رو می کند تا مگر سر پناهی برای خود بیاید.

عقل بند رهروانست ای پسر **بند بشکن ره عیانست ای پسر**

مولوی

عقل گوید شش جهت حد است و بیرون راه نیست

عشق گوید راه هست و رفته ام من بارها

مولوی

گرفتم گوش عقل و گفتم ای عقل

برون روکز تو وارستم من امروز

مولوی

کارنامه آدمی سرگذشت جنگ ها و کشتارها و لشکرکشیها نیست، کارنامه راستین آدمی، رَوند اندیشه، و سرگذشت رویش و بالش نیروی خرد و دریافت اوست، آدمی تنها در پرتو خرد و اندیشه نیک می تواند بر نادانیها و ناتوانی ها خود چیره گردد .
در دینهای ابراهیمی خرد نه تنها شایان ستایش نیست، ونکه شایان نکوهش و سرزنش است .

پولوس رسول [یکی از نامورترین کارگزاران مسیحیت] که بنیادگزار کلیسای غیر یهودی در جهان است، در فرگرد یکم از نخستین نامه ی خود به کلیسای قرنتس می نویسد:

مسیح مرا فرستاده است نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم، نه به حکمت کلام! مبادا صلیب مسیح باطل شود* زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوت خداست* کجاست حکیم، کجا کاتب، کجا مباحث این دنیا، مگر خدا حکمت جهان را جهالت نگردانیده است... خدا به این رضا داد که بوسیله جهالت موعظه! ایمانداران را نجات بخشد... خدا جهال جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد!..

سخن از این روشن تر در ستایش جهالت، و در نکوهش خرد نمی توان گفت: خدا می خواهد بوسیله جهالت موعظه ایمانداران را نجات بخشد... خدا جهال جهان را برگزید تا آلبرت انشتین و ماری کوری و پاستور و ادیسون و کریستیان برنارد[نخستین کارد پزشک دل] و دیگر فرزنانگان و فرهیختگان جهان را رسوا سازد!..

در فرگرد یکم از «جامعه» که از بخشهای ادبی و آموزشی تورات است، سلیمان پسر داود که مسلمانان با برنامه «حضرت» از او یاد می کنند، می گوید:
«... من حکمت را بغایت افزودم بیشتر از همگانی که پیش از من بر اورشلیم فرمانروا بودند، و دل من حکمت و معرفت را بسیار دریافت نمود* و دل خود را بر دانستن حکمت و حماقت و جهالت مشغول ساختم، پس فهمیدم که این نیز در پی باد زحمت کشیدن است* زیرا در کثرت حکمت غم است، هر که علم را بیافزاید حُزن را بیافزاید .

در اسلام تا سال چهلم کوچی، خویشکاری بایسته مسلمانان روشن بود، قران و سنت رسول الله و سیره خلفای راشدین الگوی رفتاری مردم بودند، از آن پس، حدیث و روایات نیز به سیره رسول و خلفای راشدین و امامان افزوده شد. در روزگار عباسیان فرهنگ ایران اندک اندک به دربار فرمانروایان عرب رخنه کرد و نگرانی ژرفی را در میان محدثین برانگیخت، آنها می دانستند که فرهنگ ایران زمینه سُست شدن یاوه باوریهای مسلمانان را فراهم خواهد کرد، از اینرو نه تنها به ستیز با فرهنگ ایران، ونکه با هر گونه دانش و بینش پیش برنده که جهان را نو بگرداند به ستیز برخاستند .

ماوردی از فقهای بزرگ سده پنجم کوچی می گفت : تمام اقوالی که از پیغمبر نقل می کنند که مشعر است به ترغیب و تشویق دانش اندوزی مربوط است به علوم شرعیه .

ابن تیمیه حنبلی، فقیه بزرگ سده هفتم کوچی می گفت: جز آنچه از پیغمبر بما رسیده است شایسته عنوان علم نیست .

ابراهیم شاطبی فقیه سده هشتم می گفت:

جز آنچه مربوط به شرعیات است مستلزم گمراهی است و عقاید دینی را سُست می کند.

امام محمد غزالی که دانش بر آمده از خرد را زیان بخش می دانست می نویسد: «... شخص از خواندن و مطالعه آنها [نوشته های دانشمندان و پیشوران] از دقت در قضایای ریاضی و روشنی برهان های آن به شگفت می افتد و بالتبع نسبت به فلاسفه عقیده و ارادتی پیدا می کند و می پندارد همه معلومات آنها در سایر مسائل به همین وضوح و دقت است، پس سُستی عقیده دینی و حتی کفر آنها ممکن است در وی اثر کند و از پیروی عقاید شرعی سر باز زند... این زیان بزرگی است که از علوم ریاضی حاصل می شود و هر کس به شئامت آن دچار گردد لگام تقوا و دیانت از گردنش می افتد.

جلالدین سیوطی مفسر قران و دانشمند نامی مصر می نویسد: «... در آغاز دانش اندوزی به منطق روی آوردم ولی خداوند کراهت آنرا بدلم انداخت و هنگامی که فتوای ابن صلاح در حُرمت منطق به گوشم رسید بکلی آنرا ترک کردم و در عوض به حدیث که اشرف علوم است روی آوردم. منطق، علم یهود و نصارا است...»

دریغا و دردا که امروزه بیشینه دانشگاهها و دیرینکده های بزرگ جهان با اینکه می دانند که اسلام هرگز فرهنگ و هنر و شهریگری نداشته و هیچ فرهنگ و هنری پدید نیاورده، و تا توانسته فرهنگ و شهرگانی های بزرگ جهان را نابود کرده است، با اینهمه به آسانی و ارزانی تن به پستی می دهند و با دریافت چند ده میلیون دلار از پولهای باد آورده نفتی از کشورهای مسلمان، فرهنگ و هنر ایرانی را با بیشمری تمام «فرهنگ و هنر اسلامی!» نام می دهند تا مردم جهان بدهکاری خود به ایرانیان را از یاد ببرند. کسی از این خود فروشان ارزان فروش نمی پرسد:

آن نگاره زیبا که میخانه پی را نشان می دهد که در آن زن نیمه برهنه زیبا پیکری ساغر اندازی می کند... کمی آنسوی تر چنگ نوازی در کار نغمه پردازی است و بانوی زیبا پیکر دیگری در کار وشتن و دست افشاندن و شادی پراکندن است... کدام یک از این نمودها برآمده از آیین بیابانی اسلام است؟

غالی زیبای ایرانی چه پیوندی با اسلام ناب محمدی دارد؟

چنگ و تار و سه تار و رباب و تنبک و نی و دیگر کارمایه های خُنیاگری چه پیوندی با اسلام و آموزه های اسلامی دارند؟

سفالینه های پر نخش و نگار که در بالاترین گامه هنر بدست هنرمندان ایرانی برای می سازی
و می نوشی ساخته و پرداخته شده اند، در کجای قران می گنجد؟

ستایش خرد در شاهنامه:

کنون ای خردمند، ارج خرد
بدین جایگه گفتن، آندَر خُورد
بگو تا چه داری بیار از خِرد
که گوش نیوشنده زو بر خورد
خِرد بر تر از هر چه ایدت داد
ستایش خرد را به از راه داد
خِرد آفسرِ شهریاران بُود
خِرد زیور نامداران بود
خرد زنده جاودانی شناس
خِرد مایه زندگانی شناس
خرد ره نُمای و خرد دلگشای
خِرد دست گیرد به هر دو سرای
از او شادمانی و زو مردمی است
از اویت فزونی و زویت کمی است
چه گفت آن هنرمند، مرد خِرد
که دانا ز گفتار او بر خُورد
کسی کو خِرد را ندارد زپیش
دلش گردد از کرده خویش ریش
هشیوار، دیوانه خواند وُرا
همان خویش بیگانه داند وُرا
از او بی به هر دو سرای ارجمند
گُسته خِرد پای دارد ببند
خِرد چشم جان است چون بنگری
تو بی چشم، شادان جهان نسپری
نُخست آفرینش، خرد را شناس
نگهبان جان ست و آن سه پاس
سه پاس تو چشم ست و گوش و زبان
کزین سه، رسد نیک و بد بیگمان
خرد را و جان را که یارد ستود؟
اگر من ستایم که یارد شنود؟
بزرگا چو کس نیست گفتن چه سود
از این پس بگو کافرینش چه بود

تویی کرده کردگار جهان
شناسی همی آشکار و نهان
همیشه خرد را تو دستور دار
بدو جانت از نا سزا دور دار
زهر دانشی چون سخن بشنوی
ز آموختن یک زمان نغوی
چو دیداریابی به شاخ سخن
بدانی که دانش نیاید به بُن

جوانی خردمند برتر مَنش
به گیتی زکس نشنود سرزَنش
خردمند پیروز با سنگ و هنگ
به نیک و ببد خود شناسد درنگ

به هوش و به اندیشه و هنگ و رای
زمین و زمان آورد زیر پای

خرد را کنی بر دل آموزگار
بکوشی که نَفربَدَت روزگار
ز شمشیر دیوان خرد جوشن است
دل و جان دانا بدو روشن است

گذشته سخن یاد دارد خرد
بدانش روان را همی پرورد
چو خواهی ستایش پس مرگ تو
خرد باید ای نامور برگ تو

چنین داد پاسخ که راه خرد
زهر دانشی بیگمان بگذرد

خرد خود یکی خلعت ایزدی است
ز اندیشه دوراست و دوراز بدی است
ز بیشی خرد جان بود سودمند

ز کمیش تیمار و درد و گزند
سَخُن خوب گوید چو دارد خرد
چو باشد خرد رسته گردد زبَد
نکوتر هنر مرد را بخردی است
که کار جهان و ره ایزدی است
چو از سر خرد رفت و از چشم شرم
همان نام و ننگ و همان سرد و گرم
ندارد از این هیچ نامرد باک
چه آن مرد، زنده چه در زیر خاک
دلی کز خرد گردد آراسته
چو گنجی بود پُر زَر و خواسته
کسی کو خرد جوید و ایمنی
نتازد سوی کیش اهریمنی
اگر یار باشد روان با خرد
به نیک و به بد روز بر نشمرد
تو نشنیده پی داستان پلنگ
بدان ژرف دریا که زد با نهنگ
که گر بر خرد چیره گردد هوا
نیابد ز چنگ هوا کس رها
خردمند کارد هوا را بزیر
بود داستانش چو شیر دلیر
هر آنکس که گردد ز راه خرد
سر انجام پیچد ز کردار بد
زبانی که اندر سرش مغز نیست

اگر دُرُ ببارَد همان نَغز نیست
نگه کن که تا تاج با سرچه گفت
که با مغزت ای سر خرد باد جفت
کسی را گش از بُن نباشد خرد
خردمندش از مردمان نَشْمُرد
بد و نیک بر ما همی بگذرد
نباشد دُرْم هر که دارد خرد
هر آنکس که دارد ز دانش خِرْد
سَرِ مایه کارها بنگرد
نمیرد کسی کو روان پَرورد
به یزدان پناهد ز راه خرد
بمرد خردمند و فرهنگ و رای
بود جاودان تخت شاهی بجای
مزن رای جز با خردمند مرد
ز آیین شاهان پیشین مگرد
هر آنکس که اندر سرش مغز نیست
همه رای و گفتار او نَغز نیست
خرد گیر کارایش جان بُود
نگهدار گفتار و پیمان بُود
هم آرایش تاج و گنج و سپاه
نماینده گردش هُور و ماه
بباید خرد شاه را ناگزیر
هم آموزش مرد بُرنا و پیر
بدی ها به صبر از مَهان بگذرد

سرِ مرد باید که دارد خرد

هرآن نامور کو ندارد خرد

ز تخت بزرگی کجا بر خورد

خردمند و دانا و خرم نهان

تنش زین جهان است ودل زان جهان

چو باید که دانش بیفزایدت

سخن یافتن را خرد بایدت

به رامش بود هر که دارد خرد

سپهرش همی در خرد پرورد

به ازادی است از خرد هر کسی

چنان چون ننالذ زاختر بسی

خرد پرورد جان داندگان

خرد ره نماید بخوانندگان

دل ای شاه مگسل ز راه خرد

خرد نام و فرجام را پرورد

هرآن بی خرد کو نیابد خرد

پشیمان شود هم ز گفتار خود

دلِ مردم بی خرد بارزوی

بدینگونه آویزد ای نیکخوی

چو آتش که گوگرد یابد خورش

گش در نیستان بود پرورش

تنومند کو را خرد یار نیست

به گیتی کس او را خریدار نیست

دانشگاه کوئینز